



شما اینجا هستید: خانه (/index.php) ▶ درس خارج اصول ▶ اصول عملیه ▶
تقریر اصول عملیه (/index.php/تقریرات-خارج-اصول/اصول-عملیه/2019-02-21-02-53-12) ▶ اصول عملیه

اصول عملیه

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

اصول عملیه

برای ورود به مباحث اصول عملیه به چند امر کوتاه به عنوان مقدمه ورود به بحث اشاره می‌کنیم.

بیان چند امر

این چند امر عبارت‌اند از:

امر اول: اصول عملیه کاشف ناقص متّمم تأسیسا

گفته می‌شود محور مباحث علم اصول اموری است که دلیل بر حکم یا وظیفه عملیه‌اند در فقه.

توضیح مطلب: هدف و غایت علم فقه به دست آوردن احکام یا وظائف عملیه‌ای است که متکفل تنظیم حیات انسان است.

به عبارت دیگر بشر در طول زندگی‌اش نیازهای متغیر با موضوعات متفاوت دارد. مثلاً نیاز امروز بشر عجین شده با موضوعاتی مانند انتخابات، احزاب، مطبوعات، رسانه‌ها، سازمان‌های بین‌المللی، محیط زیست، بیمه، بانکداری، مالکیت معنوی، مهاجرت و امثال این امور، در فقه بحث می‌شود از دیدگاه شارع یا به عنوان حکم یا وظیفه عملیه در رابطه با تعامل و رفتار انسان و کیفیت نگاه به این موضوعات، آنگاه علم اصول بحث می‌کند از أدله‌ای که ادعا می‌شود این أدله صلاحیت دارند دیدگاه‌های شارع را در رابطه با این موضوعات برای ما استکشاف کنند و به دست دهند. به عبارت دیگر آن محل‌هایی که قابلیت دارند یا گفته شده قابلیت دارند که اعتبار شرعی را در رابطه با این موضوعات از آن أدله استخراج کنیم اینها مسائل علم اصول‌اند.

أدله‌ای که از آنها دیدگاه شارع را نسبت به این موضوعات به دست می‌آوریم دارای دو مرتبه است:

یکم: برخی از أدله سند و دلالتشان قطعی است و کاشف تام از حکم شرعی راجع به موضوعات خاصی هستند، مانند خبر متواتری که نص در وجوب نماز است، و برخی از أدله کاشفیت ظنی دارند ولی شارع مقدس یا امضاء یا تأسیساً این کشف ناقص را تتمیم می‌کند و می‌گوید این دلیل را تعبداً مبین حکم من در این موضوع خاص بدان، مانند خبر واحد ثقه که فی نفسه کشف ناقص دارد از مؤدای خودش، شارع یا امضاء که مشهور می‌گفتند یا تأسیساً که ما و جمعی ادعا می‌کردیم، این کشف ناقص را تتمیم میکند و می‌گوید ما اُدی عنّی فعنّی یؤدیان.

دوم: مواردی داریم فقیه نسبت به یک موضوع خاص نه کاشف تام از حکم شرعی این موضوع بالخصوص دارد و نه از عمومات أدله می‌تواند کاشف تام یا تعبیدی برای این موضوع مخصوص پیدا کند و حکمش را روشن کند. در مثال مناقشه نکنید، فقیهی شک دارد بازی فوتبال حلال است یا نه، تسخیر کرات دیگر جایز است یا نه؟ فرض کنید نه دلیل بالخصوص پیدا میکند نه از عمومات می‌تواند حکمش را

پیدا کند. در این موارد شارع مقدس مکلف را متحیر قرار نداده بلکه أدله‌ای را طراحی نموده که هر چند از این أدله حکم این مورد مشکوک بالخصوص به دست نمی‌آید که خصوص بازی فوتبال چه حکمی دارد لکن در مقام عمل شارع مکانیزمی طراحی کرده است که با تمسک به آن روش و طریقه، مکلف متحیر نمی‌ماند و وظیفه عملی‌اش را تشخیص می‌دهد.

أدله‌ای که بعد از نبود کاشف تام یا ناقص حجت بر اعتبار شرعی، از این أدله وظیفه عملی‌مان را تشخیص می‌دهیم تعبیر شده به اصول عملیه. وجه تسمیه هم این است که قواعدی که با کمک آنها انسان در مقام عمل سردرگم نمی‌شود و می‌تواند راه عملی‌اش را باز کند هر چند به حکم این شیء بالخصوص در شریعت دست پیدا نکرده اما فرمول‌هایی است که در مقام عمل متحیر نخواهد بود.

امر دوم: اصول عملیه رافع تحیر نه رافع شک

هویت تفاوت بین أدله احکام و أدله وظائف عملیه با این توضیحات روشن شد به این معنا که ادله احکام چه کاشف تام چه کاشف ناقص تعبدی، تشریع شده برای رفع شک نسبت به حکم شرعی بالخصوص و تبدیل شک به علم یا علم وجدانی یا تعبدی، لذا با تمسک به خبر متواتر حکم قطعی وجوب صلا را به دست می‌آورم، و با تمسک به خبر ثقة علم تعبدی پیدا می‌کنم به نجاست عرق جنب از حرام، این علم تعبدی به حکم شرعی را أدله حجت خبر واحد آورد که ما أدى عنی فعنّی یؤدی، لکن إجراء اصول عملیه هیچگاه شک مرا در حکم این مورد مخصوص زائل نمی‌کند، هر چند با تمسک به رفع ما لایعلمون می‌گوییم بازی فوتبال اشکال و عقوبت ندارد اما معنایش این نیست که حکم واقعی این موضوع را فهم کرده‌ام، بلکه همچنان حکم خاص این موضوع یا به تعبیر ما در ابتدای مباحث اصول اعتبار خاص شرعی این موضوع همچنان مشکوک است، لکن در مقام عمل شارع می‌گوید اگر مرتکب شدی من عقابت نمی‌کنم یا قبح عقاب بلابیان می‌گوید عقاب نداری. پس شک در حکم مخصوص این موضوع در موارد اصول عملیه همچنان باقی است.

امر سوم: حصر تعداد اصول عملیه و مجرای آن.

در آغاز مبحث اصول عملیه دو بحث مطرح است: 1. آیا حصر اصول عملیه در چهار اصل، عقلی است یا استقرائی؟ 2. آیا مجرا و ظرف جریان این اصول عملیه می‌تواند تابع یک حصر عقلی باشد یا نه؟

بحث اول: حصر اصول عملیه در چهار، استقرائی است.

حصر اصول عملیه در چهار تا عقلی نیست بلکه استقرائی است زیرا در مقام تصویر هیچ اشکالی نداشت شارع مقدس در موارد احتیاط حکم به احتیاط نکند و بفرماید تخییر، آن وقت اصول عملیه می‌شد سه مورد؛ یا شارع مقدس یک اصل پنجمی اضافه کند که إذا شککت بین الحرمة و الإباحة فابن علی الکراهة.

اما وقتی أدله را استقراء می‌کنیم می‌بینیم شارع مقدس برای رفع تحیر مکلف در مقام عمل به استقراء چهار طریق را مطرح کرده است. [2]

اشکال: بعض قواعد فقهی هم باید در اصول بحث شود

اصولیان ادعا می‌کنند اصول عملیه به استقراء چهار اصل است در حالی که قواعدی داریم که هویت اصول عملیه در آنها هم هست اما نه آنان را اصل عملی می‌شمارند نه در اصول بحث می‌شود بلکه در فقه آن هم به صورت پراکنده بررسی می‌شوند. مثل قاعده طهارت، تجاوز و فراغ و اصاله الصحة فی فعل الغير که موضوعشان تردید در حکم واقعی است، نه کاشف تام دارم نه ناقص که به حکم واقعی خصوص یک مورد برسم، شارع مقدس می‌گوید حال که کاشف تام و ناقص معتبر نداری چنین کن، اینها می‌شود اصول عملیه.

مثلا قاعده طهارت می‌گوید وقتی شک دارید این شیء طاهر است یا خیر، یعنی نه قطع دارید به طهارت واقعیه نه بینة که کاشف ناقص است می‌گوید نجس است یا پاک، وقتی کاشف تام یا ناقص بر حکم واقعی ندارد، شک همچنان وجود دارد اما بگو ان شاء الله پاک است. این هم اصل عملی است. آصاله الصحة فی فعل النفس أو الغير نیز چنین است که شک دارد عقد نکاحی که زید خواند صحیح بود یا نه، قطع ندارد که کاشف تام باشد، بینة‌ای هم نیست که شهادت دهد، شک می‌کند شارع مقدس می‌گوید حکم صحت را مترتب کن و بگو ان شاء الله صحیح بوده.

جواب: این قواعد دو قسم‌اند

اینگونه قواعد شبیه اصول عملیه، از نظر ساختار بر دو قسم است:

قسم اول: ماهیتا متفاوت از اصول عملیه‌اند

بعضی از این قواعد مانند قاعده فراغ، تجاوز، اصاله الصحة فی فعل الغير و امثال اینها یک تفاوت ماهوی با اصول عملیه دارند که در آغاز بحث اصول توضیح دادیم و خلاصه اش این است که مشهور می‌گویند آن قواعدی که در طریق استنباط حکم شرعی است قاعده اصولی است اما قواعدی که تطبیق حکم بر مصادیق می‌کند فقهی است، این قواعدی که در شبهات موضوعیه بکارگیری می‌شوند اینها قاعده فقهی اند و تطبیق حکم شرعی بر مصادیق است به تعبیر ما در آغاز اصول، مسائل اصولی اعتبار عقلی، عقلانی یا شرعی است که از آنها حکم شرعی یا وظیفه عملیه تولید شود در حالی که قواعد مذکور در شبهات موضوعیه خودشان حکم شرعی اند که تطبیق میشوند بر مصادیق نه اینکه از اینها حکم شرعی تولید شود.

در بین این قواعد مشکل در یک قاعده است که قاعده طهارت باشد هم در شبهات موضوعیه کاربرد دارد هم در شبهات حکمیه لذا دقیقا هویت اصول عملیه را قاعده طهارت دارد لذا جای این سؤال جدی هست که قاعده طهارت چرا به عنوان یکی از اصول عملیه در علم اصول بحث نمی‌شود.

مطالب مرحوم خوئی در مصباح الأصول، ج 2، ص 249 و مرحوم آخوند و شهید صدر در دروس ج 1، ص 46 و بحث ج 1 ص 32 را مطالعه کنید. بسم الله الرحمن الرحيم [3]

در پاسخ به این سؤال که چرا اصولیان از اصاله الطهاره با اینکه ملاک اصول عملیه را دارد در اصول بحث نمی‌کنند، به چند کلام از اصولیان اشاره می‌کنیم:

کلام اول: مرحوم خوئی

مرحوم خوئی در مصباح الأصول [4] می‌فرماید قبول داریم اصاله الطهاره هویت اصول عملیه را دارد و عند الشک در طهارت واقعی شیء و عدم وصول به حکم واقعی به دلیل قطعی یا تعبدی حکم می‌کنیم به طهارت ظاهری، و از مسائل علم اصول است اما عدم بحث از آن در علم اصول به این جهت است که از اصول ثابته بالاجماع است و اختلافی در آن نیست و نیازی به بحث ندارد. و گاهی از این بالاتر ادعا می‌کنند که اگر مسأله‌ای مورد نزاع و اختلاف نباشد اصلا از مسائل علم اصول نیست. مثلا در بحث حجیت ظواهر می‌فرمایند [5] حجیت ظواهر متسالم علیه است بین عقلاء لذا از مباحث علم اصول و مسائل آن شمرده نمی‌شود چون از اصول مسلمه است، و هیچ اختلافی در آن نیست.

عرض می‌کنیم:

هر دو بیان ایشان مشکل دارد و قابل قبول نیست:

اما اینکه ادعا می‌کنند اگر مسأله‌ای اختلافی نبود، جزء مسائل علم اصول نیست، عجیب است، ایشان برای مسائل علم اصول ضابطه می‌دهند که هر مسأله‌ای حد وسط واقع شد در مقام استنباط برای اثبات یک جعل شرعی، مسأله اصولیه است و از مسائل علم اصول است هر چند اختلافی هم در آن نباشد.

اما اینکه ادعا کردند در اصاله الطهاره اختلاف نیست لذا نیاز به بحث در علم اصول ندارد:

اولا: اگر اختلاف در آن نیست چرا به مناسبتی در علم فقه از آن بحث می‌کنید کل شیء نظیف حتی تعلم انه قذر آیا دلالت بر اصاله الطهاره میکند یا نه؟

ثانیا: ممکن است فی الجمله در اصاله الطهاره اختلاف نباشد اما در بعض مسائل مهم در اصاله الطهاره جای بررسی و حتی اختلاف هست. کل شیء نظیف حتی تعلم انه قذر، در شبهات موضوعیه بدون شبهه جاری است حتی قبل فحص و نیاز به فحص هم نیست در شبهات موضوعیه چنانکه مشهور می‌گویند، البته ما یک تأملی داریم که در جای خودش اشاره می‌کنیم لکن این کل شیء نظیف حتی تعلم انه قذر آیا شامل شبهات حکمیه هم می‌شود یا نه؟ یا ادعا کنیم انصراف دارد به شبهات موضوعیه این خودش نیاز به بحث و استدلال دارد. یا اگر نسبت به بعضی از اشیاء توارد حالتین بود و الآن شک داریم آیا در توارد حالتین اصاله الطهاره جاری است یا نه محل بحث است.

کلام دوم: شهید صدر

بیان اول:

می‌فرمایند سابقه تاریخی طرح اصول عملیه در مباحث اصولی به این شکل بوده است که اصولیان ابتدا تحت عنوان دلیل عقلی اصول عملیه را مطرح می‌کرده‌اند و اصول عملیه‌ای که به تعبیر شهید صدر جذور، ریشه و پشتوانه عقلیه دارد چهار اصل است، اصالة البرائة و قبح عقاب بلا بیان، اصالة الاحتیاط و حکم عقل به تنجر در اطراف علم اجمالی، اصالة التخییر که حکم عقل به تخییر در دوارن بین محذورین است و اصل استصحاب هم لونی از دلیل عقلی است که تا قبل از والد شیخ بهایی حجیت آن به حکم عقل بوده لذا این اصول چون ریشه عقلی دارد و اصالة الطهارة صرفاً ریشه تعبیدی و روایی دارد لذا اصالة الطهارة را ضمن اصول عملیه مطرح نکرده‌اند.

عرض می‌کنیم:

ادعای ایشان وافی به مقصود نیست زیرا همین علما برائت شرعیه را بیان کرده‌اند با استناد به روایات چرا اصالة الطهارة را با استناد به روایات بررسی نکنند.

بیان دوم:

هم در ابتدای علم اصول هم در سایر مباحث اشاره می‌کنند علم اصول یک علم نظری است و منطق علم فقه است چنانکه در منطق از قواعد عامه برای تفکر بشر در زمینه‌های مختلف قانون وضع می‌شود و قوانین فراگیری که در علوم مختلف کاربرد دارد مانند شکل اول در قیاسهای مختلف در علوم مختلف کاربرد دارد، لذا عنصر اشتراک چنانکه در قواعد منطقی وجود دارد در قواعد اصولی هم عنصر اشتراک در فقه ملاک قاعده اصولی است، قاعده‌ای اصولی است که در ابواب مختلف در استنباط احکام فقهیه دخیل باشد اصالة الطهارة عنصر اشتراک را ندارد و قاعده‌ای است که در ابواب مختلف فقه ساری و جاری نیست لذا نمی‌توانیم آن را قاعده و مسأله اصولی بدانیم.

عرض می‌کنیم

این بیان هم صحیح نیست و ابتدای مباحث اصول توضیح دادیم علم اصول مجموعه‌ای از قوانین و مسائلی است که در استدلال فقهی این مسائل علی سبیل منع الخلو کاربرد دارد. مانند شکل اول نیست که در بسیاری از قیاسها کاربرد داشته باشد، ممکن است مسأله اصولی در ده حکم فقهی کاربرد داشته باشد اما مسأله اصولی‌ای هم باشد که در همه مباحث فقهی کاربرد داشته باشد. قلت و کثرت کاربرد مسأله را از اصولی بودن خارج نمی‌کند. شاهدش این است که آیا نهی در عبادت دال بر فساد است یا نه، هیچ کاربردی در ابواب معاملات ندارد و عکس آن که نهی در معاملات دال بر فساد است یا نه کاربردی در ابواب عبادات ندارد. آیا می‌توان گفت چون این دو مسأله عنصر مشترک در همه ابواب فقه نیستند پس از مسائل علم اصول خارج اند؟

به نظر ما

در ابتدای مباحث اصولی هم اشاره کردیم هر اعتبار عقلی، عقلانی و شرعی که دخیل باشد در یک استنباط اعتبار شرعی جزء مسائل علم اصول است هر چند دخیل باشد در استنباط یک حکم فقهی و یک اعتبار شرعی و لاغیر و یک مصداق هم بیشتر نداشته باشد. چون این عنصر دخیل در استنباط اعتبار شرعی است میشود جزء مسائل علم اصول. پس اصالة الطهارة در شبهات حکمیه بلاشبیه هویت مسأله اصولی را دارد و باید در علم اصول در عداد اصول عملیه از اصالة الطهارة هم بحث شود.

بله اگر به این شکل اصول عملیه تقسیم شود از یک نگاه، تقسیم خوبی است که بعضی اصول عملیه فراگیرند در همه ابواب فقهی که این اصول أربعة است و بعضی اصول عملیه یختص بباب من الفقه دون بعض الأبواب مثل اصالة الطهارة و اصالة الحل. این تقسیم خوب است اما وجهی برای خروج مانند اصالة الطهارة از مباحث علم اصول تصویر نمی‌شود.

ذیل این نکته قبلاً اشاره کردیم مجرا و مورد اصول عملیه چنانکه مرحوم شیخ انصاری و اعظام اصولیان ادعا می‌کنند حصر در محل و ظرف اصول عملیه را می‌توان به حصر عقلی تبیین کرد.

به عبارت دیگر نتیجه این شد که حصر اصول در اربعة استقرائی است لکن ظرف جریان اصول عملیه را می‌توان به حصر عقلی بین نفی و اثبات مطرح کرد. مرحوم شیخ انصاری در کیفیت ضبط حالات شک و در اینکه چگونه حصر مجرای اصول عملیه حصر عقلی می‌شود سه بیان دارند: در ابتدای رسائل بیانی دارند سپس در حاشیه همان صفحه بیان دیگری مطرح می‌کنند که بعضی می‌گویند از خود شیخ است و

بعضی می‌گویند از تلامذه ایشان است و بیان ثالثی هم در ابتدای براءت برای حصر حالات شک در چهار حالت بیان می‌کنند. به اختصار به دو بیان‌شان اشاره خواهیم کرد.

بسم الله الرحمن الرحيم [7]

ظرف شک

مرحوم شیخ انصاری [8] در آغاز رسائل ظرف شک را برای جریان اصول عملیه اینگونه تصویر می‌کنند که:

شک یا حالت سابقه معتبره دارد یا ندارد:

- اگر حالت سابقه معتبره دارد مجرای استصحاب است.

- اگر حالت سابقه معتبره ندارد (حالت سابقه هست اما معتبر نیست مانند شک در مقتضی) یا شک در تکلیف است یا مکلف‌به:

- اگر شک در تکلیف است، براءت جاری است.

- اگر شک در مکلف‌به است یا احتیاط ممکن است یا خیر:

- اگر احتیاط ممکن نیست مجرای تخییر است.

- اگر احتیاط ممکن است مجرای احتیاط است.

به این بیان‌شان اشکالات متعددی مطرح شده است که به چند اشکال اشاره می‌کنیم:

اشکال اول: گفته شده شما تصویر کردید شک در تکلیف محل جریان براءت است در حالی که مواردی داریم شک در تکلیف است اما نمی‌توان براءت جاری کرد مانند شک در تکلیف قبل از فحص. یا موردی که شک داریم در نوع تکلیف با علم به جنس تکلیف که مکلف نمی‌داند یا این عمل بر او واجب است و یا آن عمل دیگر حرام است اینجا هم قاعده اشتغال جاری است نه براءت.

اشکال دوم: گفته شده شما دوران امر بین محذورین را از اقسام شک در مکلف‌به دانستید و حکم به تخییر کردید اما این قسم شک در تکلیف است مثل اینکه نمی‌داند دفن میت کافر واجب است یا حرام اینجا نوع تکلیف را نمی‌داند پس شک در تکلیف است و براءت جاری نیست.

به جهت وجود این اشکالات مرحوم شیخ انصاری در آغاز بحث براءت تقسیم را تغییر می‌دهند [9] که مبرای از اشکال می‌شود فی الجمله و می‌فرمایند: مکلف شک یا حالت سابقه ملحوظه شرعا دارد یا ندارد:

- اگر حالت سابقه ملحوظه شرعا دارد استصحاب جاری است.

- اگر حالت سابقه ملحوظه شرعا ندارد یا احتیاط ممکن است یا ممکن نیست و نامی از شک در مکلف‌به و شک در تکلیف نمی‌برند:

- اگر احتیاط ممکن نیست مجرای تخییر است.

- اگر حالت سابقه ندارد و احتیاط ممکن است:

- یا دلیل عقلی یا شرعی دارد بر اینکه عقاب می‌شود بر واقع مجهول، احتیاط واجب است.

- یا مکلف شک است که حالت سابقه ندارد و احتیاط هم ممکن است یا اینکه احتیاط ممکن است دلیل عقلی یا نقلی بر ثبوت عقاب بر مخالفت حکم مجهول ندارد لذا محل جریان براءت است.

با این نگاه عمده اشکالات وارد شده بر تقسیم قبلی شان جواب داده می‌شود و فقط یک اشکال باقی می‌ماند تأمل کنید و جلسه بعد اشاره کنید.

امر چهارم: اقسام شک در تکلیف

کلام چند تن از بزرگان را اشاره می‌کنیم:

کلام اول: شیخ انصاری

مرحوم شیخ انصاری [10] موارد شک در تکلیف را به تعبیر خودشان به هشت قسم تقسیم می‌کنند و به تفکیک آنها را بررسی می‌کنند و می‌فرمایند شبهه دو حالت دارد:

1. یا وجوبیه است مثل شک در وجوب دعاء عند رؤیه الهلال.

2. یا تحریمیه است مانند شک در حرمت لحم إرنب.

در هر دو صورت منشأ شبهه: یا فقدان یا اجمال یا تعارض نصین یا امور خارجیّه است. امر و خارجیّه مثل اینکه می‌داند لحم غنم حلال و لحم ارنب حرام است لکن نمیداند این لحم در خارج لحم إرنب است یا غنم.

حال بحث این است که آیا در طرح مسأله شک در تکلیف نیازی هست که هشت مسأله ذکر شود و احکام هر کدام به تفکیک تبیین شود که مرحوم شیخ انصاری و مرحوم نائینی چنین تقسیم بندی کرده اند یا نه؟

کلام دوم: مرحوم آخوند

مرحوم آخوند صاحب کفایه سه نکته را ذیل این تقسیم مرحوم شیخ اشاره می‌کنند:

نکته اول: می‌فرمایند اگر بخواهیم تقسیم کنیم موارد شبهه را بسیار بیشتر از هشت قسم می‌شود مثل اینکه در همه این 8 قسم شبهه تحریمیه و وجوبیه این تحریم و وجوب که مشتبه است یا وجوب گیری است یا نفسی، که می‌شود شانزده قسم و هلمّ جرّا.

نکته دوم: نیازی به ذکر این اقسام متکثرة نداریم زیرا در همه این اقسام مناط و دلیل حکم واحد است، مناط در همه این اقسام وجود شبهه در حکم است، دلیلی هم بر اثبات حکم این مورد شبهه بالخصوص نداریم و در تمام این اقسام هم دلیل بر وظیفه عملی و حکم به برائت، واحد است قبح عقاب بلایان و رفع ما لایعلمون در همه اینها جاری است لذا وقتی هم مناط هم دلیل بر حکم واحد است منشأ شبهه مختلف هم که باشد در حکم تأثیر ندارد چه فقدان چه اجمال چه تعارض یا امور خارجیّه باشد.

نکته سوم: می‌فرمایند علی فرض تكثر اقسام و اینکه بخواهید به جهت اختلاف در مناشئ حکم هر قسمی را مستقلاً بحث کنید، شش قسم باید مطرح کنید نه هشت قسم زیرا صورت تعارض نصین چه شبهه وجوبیه باشد چه تحریمیه از نطاق اصول عملیه خارج است و حکمش با اصول عملیه روشن نمی‌شود و نباید از حکم این دو مورد در اصول عملیه بحث کرد زیرا در صورت تعارض نصین یا اchiedما ترجیح و مرجح دارد یا ندارد، اگر اchiedما مرجح داشت ما حجت تعیینیه داریم و ارتباطی به اصول عملیه ندارد، و به همان حجت تعیینیه عمل می‌کنیم و اگر هیچکدام مرجح ندارند یا هر دو مرجح دارند یتساویان إذا فتخیر می‌گوید حجت تخییریه داریم و باز هم از اصول عملیه خارج است. پس صورت تعارض نصین در شبهه وجوبیه یا تحریمیه را از مجرای اقسام اصول عملیه خارج کنید. بله طبق مبنای کسانی که می‌گویند در موارد تعارض توقف واجب است هیچ یک از دو دلیل نه حجت تعیینیه است نه تخییریه، طبق چنین مبنایی صورت تعارض هم میشود مجرای اصول عملیه. اما مرحوم آخوند می‌فرمایند طبق مبنای ما و شما که حجت تخییریه قائلیم صورت تعارض نصین از مجاری اصول عملیه خارج است.

مرحوم خوئی در مصباح الأصول ج 2، ص 252 تا 254 مطالبی دارند و بر خلاف استادشان مرحوم نائینی نکته اول و دوم صاحب کفایه را قبول می‌کنند و می‌فرمایند میتوان در یک قسم حکم همه اقسام را بیان کرد اما نکته سوم مرحوم آخوند را قبول ندارند. مطالعه کنید تا بیان کنیم. [11]

بسم الله الرحمن الرحيم [12]

گفتیم مرحوم شیخ انصاری شک در تکلیف را به هشت قسم تقسیم نمودند. مرحوم آخوند سه نکته بیان کردند.

کلام سوم: مرحوم خوئی

مرحوم خوئی در مصباح الأصول [13] با نکته سوم مرحوم آخوند مخالفت می‌کنند و می‌فرمایند حق با شیخ انصاری است که موارد تعارض بین نصین را جزء موارد رجوع به اصول عملیه دانسته‌اند الا در یک مورد. به عبارت دیگر می‌فرمایند اغلب موارد تعارض بین نصین از موارد رجوع به اصول عملیه است لذا شیخ انصاری که تعارض نصین را در شبهه تحریمیه و وجوبیه جزء موارد جریان اصول عملیه دانستند کار درستی انجام دادند، سپس برای توضیح مطلب به چند مورد تعارض اشاره می‌کنند: [14]

مورد اول: تعارض بین دلایل به عموم من وجه است و شمول دلایل ناشی از اطلاق است نه عموم، در مورد اجتماع مقدمات حکمت جاری نمی‌شود و هر دو اطلاق در مورد اجتماع ساقطاند و عام فوقانی اگر نباشد رجوع می‌کنیم به اصول عملیه.

مورد دوم: تعارض بین دلایل به عموم من وجه باشد و عموم فی کل واحد بالوضع باشد نه به اطلاق و مقدمات حکمت، مرجحی در بین نباشد یتساقطان و در ماده اجتماع رجوع می‌کنیم به اصول عملیه.

مورد سوم: تعارض بین الدلایل به تباین باشد عموم بالوضع باشد و مرجحی نباشد رجوع می‌کنیم به اصول عملیه.

مورد چهارم: در تعارض بین ظاهر دو آیه، یتساقطان و رجوع می‌کنیم به اصول عملیه.

می‌فرمایند [15] بله در یک صورت است که در باب تعارض ما حجت تعیینیه داریم و رجوع به اصول عملیه نمی‌شود، آن هم صورتی است که تعارض به تباین یا عموم من وجه و عموم بالوضع باشد و أحدهما مرجح داشته باشد که مرحوم خوئی مرجح را هم فقط دو تا میدانند که موافقت کتاب و مخالفت عامه باشد زیرا فقط روایت قطب راوندی را معتبر می‌دانند. لذا در این صورت می‌فرمایند چون مرجح داریم رجوع به اصول عملیه نمی‌شود و حجت تعیینیه ما همان ذو المرجح است.

لذا می‌فرمایند تقسیم شیخ انصاری صحیح است و موارد تعارض چهار صورتش مورد جریان اصول عملیه است و یک صورتش حجت تعیینیه داریم و رجوع به اصول عملیه نمی‌کنیم لذا ایراد مرحوم آخوند وارد نیست.

عرض می‌کنیم: کلام مرحوم خوئی یک اشکال مبنایی است و به مرحوم آخوند وارد نمی‌باشد و اشکال مرحوم آخوند به شیخ انصاری وارد است.

مرحوم آخوند و شیخ انصاری در باب تعارض قائل‌اند ابتدا رجوع به مرجحات می‌کنیم و اگر مرجح نبود یا هر دو مرجح داشتند وظیفه إذا فتخیر است، مرحوم آخوند به مرحوم شیخ می‌فرمایند شما که در باب تعارض قائلید یا حجت تعیینیه داریم یا تخییریه دیگر رجوع به اصول عملیه نیست، چرا مورد تعارض را از مصادیق جریان اصول عملیه می‌دانید.

مرحوم آخوند هم در متن کفایه هم با صراحت بیشتر در حاشیه آن به اختلاف مبانی و نکات مرحوم خوئی توجه داشته و می‌فرمایند [16] علی التحقيق مورد تعارض نصین از موارد اصول عملیه خارج است سپس می‌فرمایند كما انه داخل في ما لا حجة فيه بناء على سقوط النصين عن الحجية. اگر در مورد تعارض قائل به تساقط شدیم درست است و مورد تعارض داخل در ما لا حجة فيه است، پس هر دو مبنا را مرحوم آخوند توجه دارند و علی المبنا کلامشان را مطرح کردند ظاهراً مرحوم خوئی در این حاشیه ایشان توجه نکرده‌اند.

لذا کلام مرحوم خوئی و ایرادشان به نکته سوم در کلمات مرحوم آخوند وارد نیست.

چند امر دیگر است که اصولیان در آغاز مباحث اصول عملیه به آنها اشاره می‌کنند مانند تفاوت امارات و اصول عملیه، جمع بین حکم ظاهری و واقعی، ما ضمن اینکه در سایر مباحث به هر دو مبحث پرداخته‌ایم جایگاهش را در خاتمه اصول عملیه می‌دانیم و ابتدا باید هویت اصول عملیه روشن شود تا تفاوتش با امارات هم تبیین شود.

چنانکه بحث برائت عقلیه یا احتیاط عقلی و تنقیح نظریه حق الطاعة را شهید صدر در آغاز بحث برائت مطرح می‌کند و محل بحثش هم همین جا است اما ما بعد از بحث از برائت شرعیه به مناسبت به آن هم خواهیم پرداخت.

بعد از ذکر این مقدمات وارد بررسی اصول عملیه می‌شویم.

[1]. جلسه اول، مسلسل 771، سه‌شنبه، 97.12.01.

[2]. استاد: مقام مجری و ظرف شک را میتوان حصر عقلی مطرح کرد اما خود اصول منحصر در چهار تا نیست آن بحث دوم است که می‌آید

[3]. جلسه دوم، مسلسل 772، یکشنبه، 97.12.05.

[4]. مصباح الأصول، ج 2، ص 249: ان عدم ذكر أصالة الطهارة عند الشك في النجاسة في علم الأصول انما هو لعدم وقوع الخلاف فيها فانها من الأصول الثابتة بلا خلاف فيها، و لذا لم يتعرضوا للبحث عنها في علم الأصول، لا كونها خارجة من علم الأصول و داخله في علم الفقه على ما توهم.

[5]. مصباح الأصول، ج2، ص117 و 118: لا يخفى ان حجية الظواهر مما تسالم عليه العقلاء في محاوراتهم، واستقر بناؤهم على العمل بها في جميع أمورهم و حيث ان الشارع لم يخترع في محاوراته طريقاً خاصاً، بل كان يتكلم بلسان قومه فهي ممضاة عنده أيضاً، وهذا واضح و لم نعثر على مخالف فيه، و لذا ذكرنا في فهرس مسائل علم الأصول ان بحث حجية الظواهر ليس من مسائل علم الأصول، لأنها من الأصول المسلمة بلا حاجة إلى البحث عنها

[6]. بحوث في علم الأصول، (مباحث الحجج و الأصول العملية، جزء دوم)، ج 5، ص 19 و 20: المقدمة الرابعة- اعتاد علماء الأصول تقسيم الأصول العملية إلى أربعة: البراءة و الاشتغال و التخيير و الاستصحاب ، و وجه تخصيصها بالذكر دون غيرها من القواعد و الأصول العملية كأصالة الصحة أو الطهارة هو جوابه التاريخي الذي أشرنا إليه في المقدمة الأولى من انّ بحث الأصول نشأ تحت عنوان الدليل العقلي و الأصول المذكورة هي المناسبة مع الدليل العقلي لكونها ذات جذور عقلية حتى الاستصحاب الذي كانوا يستدلون عليه بالعقل، و أول من استدل عليه بالنقل كان هو والد الشيخ البهائي (قده) و جوابه المنهجي انّ الأصول الأخرى اما ان لا تجري في الشبهات الحكمية فلا تقع في طريق استنباط حكم شرعي أصلاً كأصالة الصحة أو انها لا تكون مشتركة في الفقه كما في أصالة الطهارة و كلا الأمرين شرط في اندراج المسألة في بحوث علم الأصول على ما تقدم شرحه مفصلاً في تعريف علم الأصول.

[7]. جلسه سوم، مسلسل 773، دوشنبه، 97.12.05.

[8]. فرائد الأصول (مجمع الفكر)، ج 1، ص26: الشكّ إمّا أن يلاحظ فيه الحالة السابقة أو لا، فالأول مجرى الاستصحاب، و الثاني: إمّا أن يكون الشكّ فيه في التكليف أو لا، فالأول مجرى أصالة البراءة، و الثاني: إمّا أن يمكن الاحتياط فيه أو لا، فالأول مجرى قاعدة الاحتياط، و الثاني مجرى قاعدة التخيير.

[9]. فرائد الأصول، ج2، ص14: ثمّ إنّ انحصار موارد الاشتباه في الأصول الأربعة عقلياً لأنّ حكم الشكّ إمّا أن يكون ملحوظاً فيه اليقين السابق عليه، و إمّا أن لا يكون، سواء لم يكن يقين سابق عليه أم كان و لم يلحظ، و الأول هو مورد الاستصحاب، و الثاني إمّا يكون الاحتياط فيه ممكناً أم لا، و الثاني مورد التخيير، و الأول إمّا أن يدلّ دليل عقلي أو نقلي على ثبوت العقاب بمخالفة الواقع المجهول و إمّا أن لا يدلّ، و الأول مورد الاحتياط، و الثاني مورد البراءة.

[10]. فرائد الأصول، ج2، ص18.

[11]. مصباح الأصول، (مكتبه داورى) ج2، ص252: يرد عليه أيضاً ان إخراج تعارض النصين على إطلاقه من بحث البراءة مما لا وجه له، لما سنذكره إن شاء الله تعالى في مبحث التعادل و الترجيح من ان مقتضى القاعدة في التعارض هو التساقط و الرجوع إلى عام فوقهما، و مع عدمه يرجع إلى الأصل العملي، و لا ينحصر التعارض بخصوص الخبرين، بل يمكن وقوعه بين ظاهري الكتاب، و يرجع فيه بعد التساقط إلى الأصل العملي بلا كلام و إشكال، بل و كذا الحال ان وقع التعارض...

[12]. جلسه چهارم، مسلسل 774، شنبه، 97.12.11.

[13]. در پاورقى جلسه قبل گذشت.

[14]. مصباح الأصول، ج2، ص253: يرد عليه أيضاً ان إخراج تعارض النصين على إطلاقه من بحث البراءة مما لا وجه له، لما سنذكره إن شاء الله تعالى في مبحث التعادل و الترجيح من ان مقتضى القاعدة في التعارض هو التساقط و الرجوع إلى عام فوقهما، و مع عدمه يرجع إلى الأصل العملي، و لا ينحصر التعارض بخصوص الخبرين، بل يمكن وقوعه بين ظاهري الكتاب، و يرجع فيه بعد التساقط إلى الأصل العملي بلا كلام و إشكال، بل و كذا الحال ان وقع التعارض بين الخبرين بالعموم من وجه، و كان العموم في كل منهما ناشئاً من الإطلاق، فيسقط كلا الإطلاقين لعدم جريان مقدمات الحكم، و يرجع إلى الأصل العملي، بل و كذا الحال لو كان التعارض بين الخبرين بالتباين أو بالعموم من وجه، مع كون العموم في كل منهما بالوضع مع عدم رجحان أحدهما على الآخر بموافقة الكتاب و لا بمخالفة العامة، فان الخبرين يسقطان عن الحجية، و يرجع إلى الأصل العملي لما سنذكره في بحث التعادل و الترجيح من عدم تمامية أدلة التخيير، و لا أدلة الترجيح بغير موافقة الكتاب و مخالفة العامة من المرجحات التي ذكروها في المقام، فان أدلة التخيير و أدلة الترجيح بتلك المرجحات غير تامة من حيث السند أو من حيث الدلالة أو من الجهتين.

[15]. مصباح الأصول، ج2، ص253: نعم إذا وقع التعارض بين الخبرين بالتباين أو بالعموم من وجه، مع كون العموم فيهما بالوضع و كان أحدهما موافقاً لظاهر الكتاب أو مخالفاً للعادة تعين الأخذ به بمقتضى رواية الراوندي الدالة على كون موافقة الكتاب و مخالفة العادة من المرجحات في الخبرين المتعارضين، فلا يمكن الرجوع إلى الأصل العملي. و عليه فالمناسب بل المتعين إدخال تعارض الدليلين بجميع صوره في بحث البراءة، إلا صورة واحدة و هي ما إذا كان التعارض بين الخبرين بالتباين أو بالعموم من وجه، مع كون العموم فيهما بالوضع، و كان أحدهما راجحاً على الآخر بموافقة الكتاب أو بمخالفة العادة.

[16]. در كفایه با حواشی مرحوم مشکینی، ج4، ص24: لا يخفى أنّ جمع الوجوب و الحرمة في فصل، و عدم عقد فصل لكلّ منهما على حدة، و كذا جمع فقد النصّ و إجماله في عنوان عدم الحجّة، إنّما هو لأجل عدم الحاجة إلى ذلك بعد الاتحاد فيما هو الملاك، و ما هو العمدّة من الدليل على المبهمة، و اختصاص بعض شقوق المسألة بدليل أو بقول، لا يوجب تخصيصه بعنوان على حدة. و أمّا ما تعارض فيه النصّان فهو خارج عن موارد الأصول العمليّة المقرّرة للشاكّ على التحقيق فيه من الترجيح أو التخيير، كما أنّه داخل فيما لا حجّة فيه، بناءً على سقوط النصّين عن الحجّة. و أمّا الشبهة الموضوعيّة فلا مساس لها بالمسائل الأصوليّة، بل فقهيّة، فلا وجه لبيان حكمها في الأصول إلّا استطراداً، فلا تغفل. [المحقّق الخراساني قدّس سرّه].

در كفایه چاپ دو جلدی سنگی محل بحث در ج2، ص167 است.